

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۲۷ اگست ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۱۰)

۱۸ – بسط صنعت و تجارت، اصول فنودالیت را بر هم می زد

گفتیم که در دوره فنودالیت تا قرن ۱۲ صنعت و تجارت خیلی ناچیز بود. هر قدر که صنعت و تجارت رونق پیدا کرد، بیشتر معلوم شد که مقررات فنودالیت با وضعیت تکامل یافته اجتماع سازگاری ندارد. برای این که موضوع روشن بشود، مثالی می زنیم.

انگلستان از اولین کشور هائی بود که دارای صنعت شد. تا پیش از قرن ۱۴ همان طور که گفتیم، پشم را از انگلستان به هالند و بلژیک می بردند و در کارخانه های آن دو مملکت مبدل به پارچه می کردند. کم کم صنعت پارچه بافی به خود انگلستان هم سرایت کرد، علی الخصوص که عده ای از بورژوا های هالند و بلژیک در اثر زد و خورد هائی که با سینیور ها پیدا کردند، به انگلستان رفتند و سرمایه خود شان را در آن جا به کار انداختند. دولت انگلستان برای این که از صنعت داخلی خودش حمایت بکند، در سال ۱۳۲۷ قذغن کرد که پشم و پارچه های پشمی را از انگلستان به بیرون نفرستند، اما بعد از مدتی این قانون را قدری تغییر داد و خارج کردن کالا های مذکور را با پرداخت حقوق گمرکی مجاز دانست. دولت انگلستان برای این که ماده اولیه پارچه بافی از مملکت خارج نشود، حق گمرکی پشم را ۳۳ درصد قرار داده بود و حال آنکه حق گمرکی پارچه های پشمی بیشتر از ۲ درصد نبود. البته این قانون باعث رواج قاچاق شد و تاجر ها برای این که کلاه شرعی سر دولت بگذارند، شروع کردند به این که گوسفند ها را اصولاً به خارج ببرند، ولی به تدریج صنعت پارچه بافی انگلستان قوی شده بود و می توانست با سائر جا ها رقابت بکند و محتاج این همه حمایت دولت نبود، از این جهت تعرفه سنگین پشم از طرف دولت انگلستان ملغی شد.

صنعت پارچه بافی خیلی عملیات لازم دارد، مثلاً باید پشم را پاک کنند، رنگ بزنند، جور بکنند، بتابند، پارچه ببافند، چربی را بگیرند و غیره..

طبق مقررات فنودالیت می بایست هر یک از این عملیات را یک کورپوراسیون علیحده انجام می داد و در این صورت برای خرید و فروش پشم و تبدیل کردن آن به پارچه اشکالات زیادی پیش می آمد و برای این که یک سفارش را انجام بدهند، مثلاً می بایست موافقت ۱۵ کورپوراسیون را جلب کنند.

بورژوا ها ناچار شدند به یک وسیله ای این موانع را از پیش بردارند و بالاخره کارخانه ها را غالباً به خارج شهر ها و جایی که تحت نفوذ کورپوراسیون ها نبود، بردند و در اثر این تدبیر در همان قرن ۱۴ در یکی از کارخانه های پارچه بافی توانستند ۲۰۰ پیشه مختلف را در زیر یک سقف به کار وادارند و ۶۰۰ نفر کارگر را در یک جا جمع بکنند.

پس می بینیم که کم کم مقتضیات جامعه طوری می شد که با مقررات فئودالیتة سازگاری پیدا نمی کرد و لازم بود که مقررات مذکور تغییر بکند.

در دوره فئودالیتة هر کس داخل کورپوراسیون بود، سرنوشتش تأمین می شد، ولی منافعی محدود بود، چونکه قیمت خرید و فروش را خود کورپوراسیون بازرسی می کرد و از این جهت هیچ کس نمی توانست با یکی دو معامله صاحب سرمایه گزاف بشود. البته در آن موقع، دلال ها و تاجر ها تقلب می کردند و سود نامشروع به دست می آوردند، ولی سود آن وقت آن ها با سودی که تاجر دوره صنعت به هم می زدند، قابل مقایسه نبود. از این جهت، مردم به طرف تجارت جلب شدند و همان کسانی که تا کنون زندگانی خود شان را به ماجراجویی و جهانگردی و ولگردی می گذراندند، در پی کار افتادند.

در این جا خوب است یکی از همین اشخاص را که تمول زیاد به هم زد، نقل کنیم:

ریشارد ویتینگتون طفل یتیمی بود که خانه شاگرد یکی از بازرگان ها بود. در آن زمان رسم بود که هر وقت یکی از تاجر، کشتی خود را به ناحیه های دور می فرستاد، به هر یک از خدمتکارانش اجازه می داد که یک چیزی از خودش در کشتی بگذارد و شانس خودش را امتحان کند.

ریشارد در تمام دنیا فقط یک گربه داشت و آن را در کشتی اربابش گذاشت. اتفاقاً کشتی وقتی که در یکی از نواحی دوردست لنگر انداخت، مشاهده نمودند که در آن جا موش به قدری زیاد است که قصر پادشاه را دچار زحمت کرده است، ولی گربه ای در آن نقطه یافت نمی شود. پادشاه آن کشور از دیدن گربه آن کشتی و هنرنمایی او به قدری خشنود شد که گربه را به بهای تمام محصولات کشتی خریداری کرد. به این طریق، ناگهان ریشارد ویتینگتون ثروتمند گشت. این حکایت گرچه افسانه باشد، ولی می رساند که ثروت ریشارد ویتینگتون به آسانی به دست آمده است. این شخص در اثر ثروتش جزو لاردها درآمد و پولش به قدری زیاد شد که پادشاه انگلستان از او قرض گرفت.

در اثر پیدایش تاجر بزرگ و ثروت های ناگهانی بود که وضع کورپوراسیون ها تغییر پیدا کرد، مثلاً مساوات که یکی از خواص کورپوراسیون بود، از بین رفت. حالا دیگر تجمل لباس ها و تشریفات جشن ها به قدری بود که فقط اشخاص متمول می توانستند از آنها بهره مند شوند.

حکایت می کنند که کورپوراسیون تاجر های شراب به قدری متمول شده بود که از پنج پادشاه در یک مهمانی پذیرائی کرد.

به این طریق، پیشه ور هائی که سابقاً ممکن بود به درجه استادی برسند، راه ترقی شان بسته شد و برای این که از خود شان دفاع بکنند، به تشکیل "کورپوراسیون های کارگران" پرداختند، تا ارباب های منفور را از خود شان دور کنند. در نتیجه، دو طبقه مشخص به وجود آمد.

۱۹. بیرون ریختن یهودی ها از انگلستان

مسیحی ها تنزیل دادن پول را حرام می دانستند و چون در دوره فئودالیتة به واسطه کمی و کوچکی معاملات، احتیاج زیادی به نزول دادن و نزول گرفتن پیدا نمی شد، این عقیده قابل قبول بود. اما وقتی که اوضاع فئودالیتة رو به تغییر رفت و صنعت به میان آمد و پول مقام تازه ای پیدا کرد، دیگر این عقیده با واقعیت زندگانی درست در نمی آمد. اولین کسانی که توانستند خود شان را با واقعیت زندگانی جدید تطبیق بدهند، یهودی ها بودند که به صنعت و تجارت پرداختند و از نزول دادن و نزول گرفتن ابائی نداشتند. کم کم که صنعت و تجارت ترقی می کرد، اعیان انگلستان احتیاج بیشتری به پول پیدا می کردند و هیچ چاره دیگری جز این که دست به دامن تاجر یهودی بشوند، نداشتند. اما این یهودی

ها زارع نبودند تا وابسته به زمین و تابع سینیور ها باشند و عموماً در شهر ها زندگی می کردند. از این جهت پادشاهان انگلستان برای این که از پول آنها استفاده کنند، آنها را تحت حمایت خود شان گرفتند و به این طریق قدرت واقعی خود شان یعنی قدرت اقتصادی خود شان را در مقابل بارن ها بالا بردند. میان تاریخ نویس ها معروف است که می گویند: "در صندوق های یهودیان بود که پادشاهان نرماند، قدرت مطیع ساختن بارن ها را به دست آوردند". اما، کم کم قدرت اقتصادی یهودی ها به قدری زیاد شد که اسباب ناراحتی خیال اعیان و اشراف انگلیس را فراهم کرد و در صدد برآمدند که به یک وسیله ای خود شان را از قید قرض هائی که از یهودی ها گرفته بودند، بیرون بیاورند. بالاخره هیچ چاره ای بهتر از این ندیدند که اختلاف مذهب را بهانه کنند و یهودی ها را از انگلستان بیرون بریزند، و همین کار را در سال ۱۲۹۰ انجام دادند. این واقعه یکی از دلایل این موضوع است که منازعات مذهبی عموماً ریشه مالی و اقتصادی دارد.

۲۰. پیدایش قانون کار

چون فشار سینیور ها بر دوش دهقان ها خیلی سنگین بود و از طرف دیگر شهر ها کم کم رونق می گرفت و کارخانه ها احتیاج به کارگر داشتند، سرف ها از دهات می گریختند و به شهر ها رو می آوردند. به طوری که عده دهقان های فراری در انگلستان قرن ۱۴ همان قدر زیاد بود که عده غلام های فراری در امریکای قرن نوزدهم. اتفاقاً در سال ۱۳۴۹م بیماری سختی آمد و اروپا را فرا گرفت و تقریباً ۲۵ میلیون از اهالی اروپا و انگلستان را از بین برد. از عده جمعیت کاسته شد، دهقان هائی که باقی ماندند، پولدار تر شدند و زمین های وسیع تری به دست آنها افتاد. به این طریق، چون احتیاج سینیور به زارع زیاد شد و از احتیاج زارع به زمین کاسته گشت، دیگر دهقان ها حاضر نمی شدند در زمین های اربابی به زراعت بپردازند و جور ارباب ها را ببرند. از این جهت، سینیور ها که کسی برای زراعت کردن زمین نداشتند، ناچار می شدند زمین را به خود سرف ها اجاره بدهند و یا این که اصولاً زمین ها را به قیمت کم بفروشند. بالاخره سینیور ها دست به اقدام شدید زدند و "قانون کار" وضع کردند. این قانون مثل همه قوانینی که به وسیله اقلیت وضع می شود، به ضرر توده دهقان ها بود. به موجب این قانون:

- ۱ - هر کس کمتر از شصت سال داشت، می بایست با مزدی که قبل از سال ۱۳۴۷م معمول بود، مشغول زراعت شود.
 - ۲ - هر سینیور که دست مزدی بیش از این میزان می پرداخت، به تادیبه غرامت محکوم می شد.
 - ۳ - سینیور حق داشت سرف های خودش را به کار وادارد و اگر امتناع کنند، آنها را حبس کند.
- این نمونه ای از قوانین ظالمانه ای است که برای اسارت توده زحمتکش وضع شده است! بسیاری از آثار این گونه قوانین هنوز در کشور های جهان و مخصوصاً در کشور ما که عقب مانده تر از دیگران هستیم، باقی مانده است. آیا این هاست قوانینی که عدلیه و نظمیۀ ستمگر ها با آب و تاب تمام از آنها اسم می برند و آن ها را مقدس می دانند؟ آیا واقهاً این قوانین حق کش را می توان مقدس دانست؟
- آیا داکتر ارانی که در محکمه جنائی می گفت: "فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده ها باشد"، حق نداشت؟
- ادامه دارد